

تاریخ از دیدگاه قرآن

<"xml encoding="UTF-8?">

کلمه " تاریخ " بر وزن " تعریف " مصدر و به معنای شناختن حوادث و علت و زمان پدید آمدن آن است، و اصطلاحاً به معنای باستان شناسی و طبقات الارض نیز استعمال می شود، و گفتار ما در معنای لغوی آن یعنی تاریخ نقلی است و تاریخ نقلی عبارت است از ضبطحوادث کلی و جزئی، و نیز نقل آن و گفتگو پیرامون آن. باید دانست که بشر از قدیم ترین عهد زندگی و زمان وجودش در زمین به ضبط حوادث اهمیت می داده، و تا آنجا که ما می دانیم در هر عصری از اعصار عده ای دیگر هم یا به ذهن می سپرده اند، و یا یادداشت نموده و یا کتاب تالیف می کرده اند، و عده ای دیگر هم آنچه را که آنان ضبط کرده بودند دست به دست می گردانند، و پیوسته انسان در جهات مختلف زندگی خود از تاریخ استفاده می کرده، یا در طرز تشکیل اجتماع از تاریخ الگو برمی گزیده، و یا از سرگذشت گذشتگان عبرت می گرفته، و یا داستان سرایی می کرده، و یا با نقل آن شوخی و تفریح می کرده، و یا در مسائل سیاسی، اقتصادی، صنعتی و یا غیر آن مورد استفاده قرار می داده اند. لیکن فن تاریخ با این همه شرافت و منافع که دارد، همواره ملعبه دو عامل فساد بوده، واز این به بعد هم خواهد بود، و این دو عامل تاریخ را از صحت طبع، و صدق بیان به سوی باطل و دروغ منحرف کرده است.

دو عامل مهم همواره در فن تاریخ دخالت کرده و موجب فساد و بی اعتباری آن گشته اند

عامل اول: حکومت های خودکامه ای بوده که به حکم خودکامگی و داشتن قوه و قدرت، هر چیزی که به نفعش تمام می شد، اشاعه می داده است، (هر چند دروغ محض می بود) و هر چه را که به ضررش تمام می شده، با اعمال قدرت، جلوی اشاعه آن را می گرفته است، (هر چند که صدق محض می بود) و یا آن را به صورتی اشاعه می داد که باز به نفعش تمام شود، و این چیزی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد (اصلاً اقتضای خودکامگی همین است و همواره به چشم خود می بینیم) که اینگونه حکومت ها باطل و دروغ را به لباس حق و صدق در می آورند، و به خورد مردم می دهند علتش هم این است که انسان چه فرد فردش و چه مجتمعی، بر این فطرت مفسور شده و به هر جور که ممکن باشد منافع را به سوی خود جلب نموده، و ضررها را از خود دفع می کند، و کسی که کمترین شعوری داشته باشد و بتواند اوضاع حاضر عصر خود را درک نموده و در تاریخ امت های گذشته و حتی امت های خیلی دور نظریفکند، این حقیقت را می بیند.

عامل دوم: متهم بودن بینندگان و شنوندگان حوادث و مطالب تاریخی، و نیز آن کسانی است که از ایشان نقل می کنند، و یا در کتاب خود می آورند، و چون ما می دانیم که این دو طایفه، خالی از احساسات باطنی و یا تعصب های قومی نیستند، و در آنچه که تحمل می کنند و یا در باره آن داوری می نمایند حب و بغض و یا تعصب های درونی را دخالت می دهند، برای اینکه حاملین اخبار در گذشته، با در نظر گرفتن اینکه حکومت در اعصار ایشان حکومت دین بوده، و قهراً خود آنان متدین به یکی از ادیان و مذاهب بوده اند، و احساسات مذهبی و تعصبات قومی در ایشان شدید بوده، قهراً اخبار تاریخی آنان از آن جهت که یک حدی از آن به احکام دین بر می خورده،

مشوب با آن احساسات و تعصبات بوده است.

همچنانکه امروزه به چشم خود می بینیم احساسات و تعصب های شدیدی که مردم مادی نسبت به آزادی در شهوات و هواهای نفسانی و علیه دین و عقل دارند باعث شده که خبرنگاران امروز آن تعصب ها را در اخباری که می دهند و یا می نویسند دخالت دهند، همانطور که گذشتگان در آنچه ضبط کرده و نقل نموده اند، دخالت داده اند.

و از اینجا است که می بینی هیچ نویسنده ای که متدین به دینی و مذهبی است در کتاب خود و گردآوری هایش خبری که مخالف و بر ضرر مذهبش باشد نیاورده، پس اهل هر مذهب هر چه در باره مذهبش نوشته موافق با اصول مذهب خود بوده همچنانکه امروز هم هیچ گفتاری تاریخی در نوشته های مادیین نمی بینی، مگر اینکه از جهتی و به وجهی مذهب مادیت او را تایید می کند.

عوامل دیگری که در گذشته و در عصر حاضر موجب بد گمانی به تاریخ نقلی شده انداز آن دو عامل گذشته، عواملی دیگر هست که باعث فساد و بی اعتباری تاریخ شده، از آن جمله یکی نبودن وسائل گرفتن خبر، و دیدن واقعه، و ضبط و نقل آن برای دیگران، و تالیف کتابی در باره آن، و حفظ و نگهداری آن کتاب از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن، بوده است، و این عوامل هر چند امروز در بین نیست (و در این عصر به آسانی می توان اخبار آن طرف دنیا را در این طرف گرفت، و حتی با چشم دید، و آن را به سهولت ضبط نمود، و به وسیله رسانه های گروهی انتشار داد، و در اسرع وقت چاپ نموده و در کتابخانه های مدرن از پوسیدن و دگرگونی و گم شدن حفظش کرد) چون شهرها به هم نزدیک شده و وسائل ارتباط بسیار و نقل و انتقال و تحول آسان گشته، لیکن بلای تاریخ، از جهتی دیگر عمومی شده، و آن مساله سیاست است، که در تمامی شوون زندگی انسان مداخله می کند، و چرخ دنیای امروز بر محوری سیاست (که خود فنی از فنون شده است) دور می زند، و با تحول آن، همه اخبار دنیا ناگهان ازحالی به حالی می شود و این خود عاملی بزرگ و دردی بی درمان است که آدمی را نسبت به تاریخ بدگمان می سازد، حتی تاریخ را به سقوط تهدید می کند.

وجود نواقص و یا به عبارتی دیگر، نواقصی که برای تاریخ نقلی شمردیم علت عمده بی اعتنائی علمای امروز نسبت به تاریخ است، و باعث شده که دانشمندان بطور کلی از تاریخ نقلی دوری نموده به تاریخ زمینی (یعنی باستان شناسی) روی آوردند و این علم هر چند ازپاره ای اشکالات که در کار تاریخ نقلی بود سالم و به دور است مثلاً دستخوش مداخلات حکومت ها نشده، و لیکن از بقیه اشکالات خالی نیست، برای اینکه این دانشمندان نیز دارای احساسات و تعصب هائی هستند، اینها نیز تحت تاثیر سیاست ها قرار می گیرند، پس آنچه که ازاسرار باستان شناسی خود افشا می کنند نمی تواند مورد اعتماد قرار گیرد، ممکن است در آنچه افشا می کنند و در آنچه کتمان می نمایند و تغییر و تبدیل می دهند، اعمال سیاست کنند، یعنی چیزی را افشا کنند که واقعیت نداشته باشد، و چیزهائی را که واقعیت دارد کتمان نمایند، و یا در آن تغییر و تبدیلی بدهند.

این بود حال تاریخ و عوامل متعددی که از جهات مختلف، آن را تباه کرده و تا ابد هم قابل اصلاح نیست. بنابر این چنین تاریخی که حال و وصفش را دیدی، نمی تواند با قرآن کریم درداستان هائی که نقل می کند مقابله کند، برای اینکه قرآن کریم وحی الهی و منزله از خطا و مبرای از دروغ است، پس تاریخ نمی تواند با آن معارضه کند، چون تاریخ هیچ پشتوانه ای برای ایمنی از دروغ و خطا ندارد، بلکه همانطور که دیدید دستخوش عوامل کذب و خطا است.

امتیاز و اعتبار داستان هائی که در قرآن آمده نسبت به عهدین و کتب تاریخ

پس اگر می بینیم اغلب داستانهای قرآنی (نظیر داستان مورد بحث یعنی قصه طالوت) ، مخالف با نقلی است که در کتب عهدین (تورات و انجیل) است، نباید در صحت آنچه که در قرآن آمده شک کنیم، برای اینکه کتب عهدین، چیزی زائد بر تواریخ معمولی نیست و مانند سایر تواریخ، از دستبرد عوامل بالا، دور نمانده بلکه آن نیز ملعبه آن عوامل قرارگرفته است، علاوه بر اینکه سراینده داستان صموئیل و شارل به نقل کتب عهدین، معلوم نیست که کیست و به هر حال ما اعتنائی به مخالفت تاریخ و مخصوصا عهدین، با آنچه که در قرآن آمده نداریم، پس تنها قرآن کریم کلام حق و از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است.

از این نیز که بگذریم، قرآن اصلا کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستان های خود قصه سرائی مانند کتب تاریخ و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده، و منظور آن هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راههای سلامت است، و به همین جهت است که می بینیم هیچ قصه ای را با تمام جزئیات آن نقل نکرده، و ازهر داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تامل و دقت است و یا آموزنده حکمت و موعظه ای است و یا سودی دیگر از این قبیل دارد، نقل می کند همچنانکه در داستان مورد بحث، یعنی قصه طالوت و جالوت، این معنا کاملا به چشم می خورد، در آغاز می فرماید: " ا لم تر الی الملا من بنی اسرائیل " آنگاه بقیه جزئیات را رها کرده و می فرماید: " و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا... " باز بقیه مطالب را مسکوت گذاشته می فرماید: " و قال لهم نبیهم ان آیه ملکه... " ، آنگاه می فرماید: " فلما فصل طالوت... " ، بعدا جزئیات مربوط به داوود را رها نموده و می فرماید: " و لما برزوا لجالوت... " .

و کاملا پیدا است که اگر می خواست این جمله ها را به یکدیگر متصل کند، داستانی طولانی می شد، و ما در گذشته هم آنجا که داستان گاو بنی اسرائیل را در سوره بقره تفسیر کردیم، خواننده را به این نکته توجه دادیم و این نکته در تمامی داستان هایی که در قرآن آمده، مشهود است و اختصاصی به یک داستان و دو داستان ندارد، بلکه بطور کلی از هر داستان آن قسمت های برجسته اش را که آموزنده حکمتی یا موعظه ای و یا سنتی از سنت های الهیه است که در امت های گذشته جاری شده نقل می کند، همچنانکه این معنا را در داستان حضرت یوسف (ع) تذکر داده و می فرماید: " لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب " (1) و نیز می فرماید: " یرید الله لیبین لکم و یریدکم سنن الذین من قبلکم " (2) و نیز فرموده: " قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین، هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین " . (3) و آیاتی دیگر از این قبیل.

پی نوشت ها :

(1) به راستی در داستان ایشان عبرتی است برای خردمندان. " سوره یوسف، آیه 111 "

(2) خدا می خواهد شما را به سنت هایی که در امت های قبل از شما جریان داشته، هدایت کند. " سوره نساء،

آیه 26 "

(3) قبل از شما سنت هایی جریان یافته، پس در زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده، این

قرآن بیانی است برای مردم و هدایت و موعظه ای برای مردم با تقوا. " سوره آل عمران، آیه 138 "